



یک تجربه
یک خاطره

سرگذشت دانش آموز مدرسه نمونه نقطه سرخط

فاطمه عالمی
بهورز خانه بهداشت «مزرعه شیخ»
دانشگاه علوم پزشکی مشهد



جواب نمی‌دهد. فشار خونش را گرفتم؛ ۹۰ روی ۶۰ را نشان داد. نبض، درجه حرارت و تنفس هم نرمال بود. خانواده گفتند ۵ تا ۶ ساعت هست که به همین حالت دراز کشیده و انگار بی‌هوش است. با ۱۱۵ تماس گرفته و شرح حال بیمار را گفتم. آن‌ها آموزش‌های لازم را به من دادند که هر کدام را انجام دادم، بیمار عکس‌العملی نشان نداد. درباره این‌که فرزندشان از صبح کجا بوده و چه کرده از والدین پرسیدم و مادرش گفت: «پسرم مدرسه نمونه دولتی درس می‌خواند، صبح از مدرسه فرزندمان تماس گرفتند و گفتند برای گرفتن کارنامه

ساعت ۸ شب روز ۱۹ اسفند سال ۱۴۰۰ بود که گوشی منزل زنگ خورد. مادر یک نوجوان ۱۷ ساله بود که خیلی خونسرد و عادی پرسید: «می‌توانید به خانه ما بیایید و فشارخون فرزندم را بگیرید؟ می‌گویید سرگیجه دارد». پرسیدم حالش خیلی بد است... بسرعت خودم را برسانم؟ پاسخ داد: «نه خیلی عجله نکنید». صبر کردم همسرم برسد و مرا به خانه بیمار برساند. با این همه کمتر از ۱۰ دقیقه بعد به خانه‌شان رسیدیم. نوجوان دراز کشیده و چشمانش را بسته بود و پدر و مادر کنارش بودند. صدایش که زدم والدینش گفتند

فرزندتان به مدرسه بیاید». ظهر که از مدرسه آمد از او پرسیدم: «چه دست گلی به آب دادی که از مدرسه تماس گرفتند؟» فرزندم ساکت ماند و جوابی نداد. به اتاقش رفت، در را بست و حتی برای ناهار هم بیرون نیامد.

حرف‌های مادرش که تمام شد به کمک همسرم بیمار را به «سده» رساندیم. پزشک مرکز او را ویزیت کرد و گفت قند خون بیمار خیلی پایین است و باید سرُم دریافت کند. بعد هم بیمار را به بیمارستان خواب اعزام کردند. پدرخانواده همراه بیمار به خواب رفت و من و مادرش به خانه برگشتیم. من مشکوک بودم که ممکن است نوجوان چیزی مصرف کرده باشد و دکتر هم با من هم عقیده بود. ماجرا را به مادرش گفتیم و حتی در فرصت مناسب وسایل شخصی دانش آموز را بررسی کردیم اما چیزی پیدا نکردیم. مادرش گفت راستی یادم رفت بگویم قبل از اینکه به اتاقش برود و بخوابد یک لحظه دوید توی حیاط و استفراغ کرد. همزمان با پدر بیمار که همراهش بود تماس گرفتم و گفتم از فرزندتان بپرسید آیا قرص یا دارویی مصرف کرده یا خیر؟ دستش را بگیرید و از او بخواهید سعی نکند حرف بزند و اگر پاسخش مثبت است فقط دستتان را فشار بدهد. چند دقیقه بعد پدرش خبر داد که پاسخش مثبت است. حیاط را دوباره و با دقت بیشتر جست‌وجو کردیم. یک بسته ۲۰ تایی قرص آنتی هیستامین نزدیک محلی که بیمار استفراغ کرده بود پیدا کردیم. البته همه ۲۰ قرص مصرف شده بود!

مادر این را هم اضافه کرد که چند روز پیش در حین

صحبت با همسایه‌ها، آن‌ها درباره جوانی حرف زده‌اند که به خاطر مشکلاتی که با والدینش داشته دست به خودکشی زده و فرزندش هم حضور داشته و این صحبت‌ها را شنیده است.

تا ساعت ۱۰ شب در منزل بیمار و کنار مادرش ماندم و با هم حرف زدیم. هرچند ساعت یک بار هم با پدر بیمار تماس گرفته و جویای حال نوجوان می‌شدیم. خدا را شکر ساعت ۱ نیمه شب وقتی به خانه خودمان برگشته بودم پدر زنگ زد و خبر داد که فرزندش به هوش آمده و حال عمومی‌اش خوب است.

روز بعد در فرصت مناسب با پدر و مادر صحبت کردم و تذکر دادم که اگرچه ما پدر و مادرها باید نسبت به درس و امور تحصیلی فرزندمان حساس باشیم اما فراموش نکنیم که سلامتی روحی و جسمی آن‌ها اولویت دارد. بنابراین شما نباید به محض بازگشت فرزندتان از مدرسه او را بازخواست می‌کردید.

این را هم اضافه کردم که صحبت از خودکشی در حضور نوجوان کار چندان درستی نبوده است. آخرکار هم از آن‌ها خواستم دیگر درباره این ماجرا با فرزند خود حرفی نزنند و در آینده آن را یادآوری نکنند.

وقتی به پزشک مرکز خبر دادم که حال نوجوان خوب شده و دیگر مشکلی ندارد، گفتم: «اگر در روز حادثه به دیدن بیمار نمی‌رفتی و پیگیری نمی‌کردی با وجود سطح اکسیژن و قند خون پایین امکان مرگ وجود داشته است». خدا را شاکرم که توانستم با اقدام بموقع و به کمک پزشک و همکاران اورژانس یک خانواده را از رنج و پریشانی نجات بدهم.